حکایاتِ لطیفه

JAMIA HAMDARD ★ NEW DELHI ★ CENTRAL LIBRARY
ACC No. 2231
Date 4.8.04

92

یفطات لکے

DELHI

رحمة الله علیه از آن ظالمی . یعقوب لیث حبس او را [illegible]

روزی با جوانان قبیله خود نشسته بود پیری از او قبای [illegible] انکار [illegible] گفت [illegible]

جوانان خود را [illegible] شنید [illegible] تمامی [illegible] سامان کن تا عروس قبیله از آن [illegible]

قبیله را [illegible] خواستگاری کنم گفت ای پدر آن عروس را من میخواهم و دست [illegible]

مهیا کنم گفت کدام است یعقوب شمشیر از غلاف برکشید و گفت [illegible]

عروس مملکت شرق و غرب را خطبه کرده‌ام و دست تنها ادای مهر او [illegible]

شمشیر [illegible] کرده است شعر عروس ملک کسی در کنار گیرد چست

که بوسه بر لب شمشیر آبدار دهد . با موی [illegible] رشید [illegible] خنده کرد جوانان

عادت شده بود از آن جهت مرضهای مهلک عارض گشته هر چند [illegible]

اطبا سعی نمودند و معالجات [illegible] مفید نبود [illegible] و آن عادت را [illegible]

تا کار او به جائی رسید [illegible] سهلت [illegible] آخر [illegible] آورده [illegible]

حکیم [illegible] داخل [illegible] او را [illegible] از حال [illegible] المقدر [illegible]

گردید [illegible] اثری [illegible] در حیرت [illegible] با موکلان [illegible] فرستاده و از روی التماس

با حضار [illegible] حکیم آمد بر بالین او نشست [illegible] از بستر [illegible]

افتاده بود و سررشته تدبیر از دست [illegible] حکیم گفت ای پادشاه تو

جوانی عاقل و کامل و دانا [illegible] و [illegible] و علم و [illegible]

از [illegible] ممتاز [illegible] ملوک و اکابر سلاطین

را اغراض [illegible] بشنو [illegible] که در هر امری [illegible] کنند

از آن [illegible] و هر کاری [illegible] زندگی [illegible]

[illegible] الملوک [illegible] آن [illegible]

[illegible] هیچکس آن را تغییر نتواند داد [illegible]

۱

۹۲۶

۱۶۹۹

حکایات لطیفه

[illegible] HAR[illegible]
ACC. No.

پس اکرامی را رتبت است که تو از ملوک بزرگ و از خاندان کرامی عزم زنا
خواهی کن جزم کن و همت عالی بر کار کن و دیگر پیرامن آن کار مگرد با شوکت
از آن سخن عظیم متباشر شده ترک آن خصلت عزم جزم کرد که هر چند که آن
دو سه روز طبع وی گل طلبید و حرارت شهوت آن کشید بقوت عزم درست
آن کشش طبع را منع کرد و آن خواهش نفس را نفی نمود و طریق صبوری سپرد
در طریق صفت شکیبایی را فشرد و از شاه راه عزمت عنان بر نتافت
تا از آن مهلکه بسلامت خلاص شد و صحت یافت

تفصیل سیوم

در ترک شهوت رغبتی ابو سلمه خلال وکیل سفاح بعد بوی نوشت که
اذا عظمت القدرة قلت الشهوة حبس قدرت سلاطین بسیار در ترک
شهوت و فخر آن کم کرده و بعد بسیار همکنان سپاه خود در
موکب حشمت میراند یکی از مقربانش گفت حق تعالی ترا املاک اعظم
داده و علم حرمت تو بمرتبه رسانده چه فراز آید از هم سلاطین عالم غالب چه
زنان بسیار بحباله عقد خود در آر تا اولاد تو بسیار شوند و نسل تو باقی
و بعد از تو پادشاه کاری باشند و ممالک را از شر دشمنان نگاه دارد جواب
داد و پادشاه کار ما فرزندان اوست بلک خصال ارجمند مکونم اکنون در
پاس تحمیل ایشان در مردان عالم غالب آمده است زنان عاقر روی نبینند
حکیمی کامل و طبیبی حاذق بمجلس خلیفه بغداد آمد و گفت برای تو نسخه آورده ام
که بر ملوک سلف داشته اند و فرا هیچ پادشاهی از ملک آن نسخه حاصل نباشد خلیفه گفت
آن کدام است گفت اول خضاب به موی سفید را احتیاج بسیار دارد تا
ضعیف نشود دوم معجون که با مداومت آن هر چند کسی طعام غلیظ خورد و معده
گران نشود و هضم صحیح باشد سیوم که بسیار [illegible] دل آنست [illegible] گرد